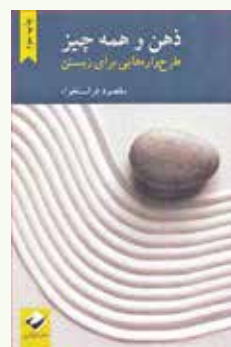


این کنشگر اگر به سایر کنشگران کمک نکند، نتواند به اهدافش دسترسی پیدا کند.

به طور کلی کنشگری مرزی بخشی از تنوعات کنشگری در ایران است. کنشگر مرزی می‌تواند با روش‌های درست یا نادرست کار کند. استراتژی، شیوه و اخلاق این کنشگر می‌تواند مطلوب باشد یا از درون آن فساد، مشکلات و حتی نوعی دکان‌سازی پدید آید. من در کتاب توضیح داده‌ام بر مبنای کارهای «ماکس وبر» در این اثر نوعی «تیپ ایده‌آل»، من در این اثر نوعی تیپ ایده‌آل‌سازی کرده‌ام و البته این الزاماً بار معنایی مثبت ندارد. کنش مرزی در نظر من بیشتر یک پرفورمنس است که در سر صحنه کنشگران آن را اجرا می‌کنند نه اینکه الزاماً مبتنی بر فیلمنامه از پیش مشخص اجرا شود. از این رو به باور من این یک نوع کنشگری محدود نیست و امکان جابه‌جایی و تغییر در آن باز است.

● به اعتقاد شما امروز جای چه رویکردی در جامعه بیشتر خالی است و شما برای پر کردن این خلأ چه تلاش‌هایی داشته‌اید؟

به نظر می‌رسد امروز زمان کلی‌گویی سپری شده



و دیگر اینکه به نام نقد شعار داده شود، حرف‌های کلی زده شود، همه چیز سیاه‌نمایی شود و اینکه غر زدن به مثابه نقد تلقی شود از سوی جامعه پذیرفته نمی‌شود. جامعه نیاز دارد که متفکرانش با شواهد و استدلال نقد کنند و افق‌های تازه‌ای بکشایند، مسأله را تبیین کنند و راه حل نشان دهند. من در زمره دانش‌آموزانی هستم که دست‌کم در آثار یک دهه اخیرم تأکید دارم که متفکر فقط نباید یک پاتولوژیست و آسیب‌شناس باشد بلکه لازم است امکان‌های تازه پیدا کنیم. نقد صرف بدون در نظر داشتن سایر امکان‌ها یا دست‌کم ارائه امکان‌های مغفول مانده، راه به جایی نمی‌برد.

در این یک دهه به این رویکرد رسیدم که باید از «پارادایم فقدان» به «پارادایم امکان» منتقل شوم. سخن گفتن صرف از فقدان‌ها بدون کشف و جست‌وجوی امکان‌های تازه در خود و جامعه نمی‌تواند به حد کفایت سودمند باشد. من به عنوان یک جامعه‌شناس باید با پیدا کردن امکان‌های جدید به حل مسأله بپردازم و تولیدکننده نوعی «جامعه‌شناسی امید» برای رسیدگی به این چالش‌ها باشم. البته که کشف آسیب‌ها همیشه

لازم است اما کافی نیست.

در کتاب «ذهن و همه چیز» که انتشارات کرگدن چاپ کرده شرح می‌دهم که ما باید قابلیت‌های درونی ذهن‌مان را کشف کنیم که مسائل امروزمان را درست درک کنیم. به این تعبیر نقد در کنار واقع‌بینی و پیدا کردن افق‌های امکان است که معنادار می‌شود. رئالیسم عاملانه در اینجا نمود پیدا می‌کند یعنی ما واقعیت‌ها را می‌بینیم اما خودمان را نیز بخشی از این واقعیت‌ها می‌دانیم.

در کنشگران مرزی کل خاستگاه فکری من بر مبنای همان‌گذار از پارادایم فقدان به پارادایم امکان است. ما در ایران همیشه به استبداد، عقب‌ماندگی، شرق‌شناسی، استبداد ایرانی و... نظر داشتیم که یک نوع نگاه به قضایا ست ولی عمده‌تاً ما را گرفتار فلج ذهنی می‌کند و حتی اجازه شناسایی صحیح آسیب‌ها را نیز نمی‌دهد اما وقتی وارد سرمشق امکان می‌شویم، می‌پرسیم که این تاریخ‌چطور تداوم داشته؟ این جامعه چگونه همچنان هست؟ با چنین تأملی متوجه خواهیم شد که این جامعه دارای سازوکارهای زندگی است. کشف این سازوکارها و امکان‌های ناشناخته است که به واسطه آنها می‌توان مسائل اجتماعی را بهتر حل کرد. اینجا آن نوع نقادی جدی ولی سازنده که هم مسأله را بیان می‌کند و هم راه حل را می‌کاود مطرح می‌شود و ما بیش از گذشته محتاج چنین رویکردهایی به جامعه هستیم.

● آیا ممکن است بر مبنای کارنامه و تلاش‌های علمی خود به ما بگویید به نظر شما مقصود فراستخواه چه چیز به علوم اجتماعی ایران داده و اکنون گمان می‌کند در کجای راه ایستاده است؟

جامعه در سه حوزه بحث‌های من را دنبال کرد و مورد استقبال قرار گرفت. یکی «ما ایرانیان» بود که شما هم به آن اشاره کردید. جامعه این اثر را جدی گرفت و همان‌گونه که اشاره کردید پرتکرار چاپ شد. همچنین در فضاهای علمی حدود ۲۸ پل در مورد این اثر تشکیل شد. جای دیگری که جامعه من را خواند و شنید پژوهش‌های من در مورد دانشگاه است که در بسیاری از نشست‌های این حوزه از من دعوت می‌شود و آثارم در این زمینه نقد و بررسی می‌شوند و در نهایت همین مسأله «کنشگر مرزی» بود که خوشبختانه در جامعه مورد توجه قرار گرفت

و البته منظورم لزوماً توجه مثبت نیست، نقدها و نظرات بسیار خوبی نیز در این رابطه مطرح می‌شد ولی می‌توان گفت در زبان اجتماعی این مفهوم تکرار شد و در جغرافیای معرفت ایران موضوعیت پیدا کرد. من از این بابت بسیار شاکر هستم و آن را فرصتی از سوی جامعه می‌دانم که باید غنیمت بشمارم.

